برای آشنایی با تاسیس سپاه پاسداران چه کتاب‌هایی بخوانیم؟

حداقل دو کتاب با موضوع اصلی تاریخچه تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی وجود دارد. «تاریخچه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: به انضمام فرمایشات مقام معظم رهبری» و «تاریخ شفاهی تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» که هر دو مستنداتی را درباره روزهای تاسیس سپاه دارد. کتاب «تاریخ شفاهی تاسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» به قلم جواد منصوری از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی در ۳۲۰ صفحه منتشر شده است. نویسنده سعی کرده با بهره گیری از اسناد و خاطرات، تصویری از تاسیس سپاه به خواننده دهد. در اثر یاد شده توضیحاتی در مورد افرادی که در تشکل‌های انقلابی آن دوره فعالیت می‌کردند ارائه شده است. پنج محور مهم این کتاب نقش مقابله سپاه با گروه‌های کومله و اطلاعیه سپاه در کردستان، مقابله با گروه‌های چریک‌های فدایی خلق، مبارزه سپاه با جریان‌های ضد انقلاب، تقابل‌های بین سپاه و بنی‌صدر و انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری توام با نقش‌های سپاه هستند. کتاب «تاریخچه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی: به انضمام فرمایشات مقام معظم رهبری» را جواد احمدی گردآوری کرده و ناشر آن نصر پروانه است. این کتاب هم به تاریخ تشکیل و چگونگی ایجاد نهاد سپاه پاسداران می‌پردازند. در این کتاب به موضوعاتی همچون وظایف سپاه از منظر قانون کشور پرداخته می‌شود.

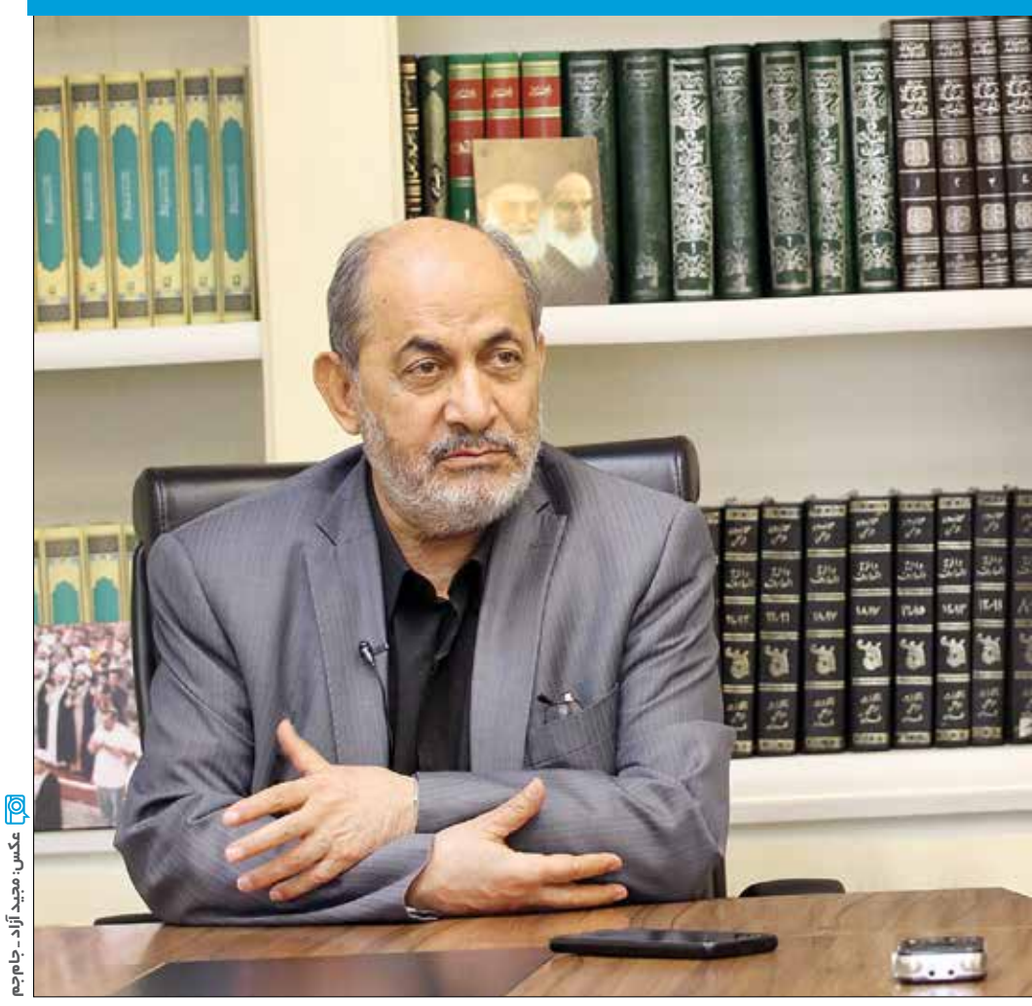


جام جم
گفت‌وگو
CONVERSATION
۱۵
دوشنبه ■ ۴ اردیبهشت ۱۴۰۲ ■ شماره ۶۴۷۰

یکی از موسسین سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

...تدا خائن بود

...لامی چگونه شکل گرفت؟



عکس: مجید آزاد - جام جم

یکی از اتفاقاتی که در این زمان رخ داد، بازداشت فرزند آیت‌ا... طالقانی بود. علت دستگیری چه بود؟

او عضو سازمان مجاهدین بود و در جریان تغییر موضع داده‌ها یا به‌اصطلاح اپورتونیست‌ها پرونده کارهای خلاف داشت، ازجمله قتل یکی از دختران سازمان مجاهدین. آیت‌ا... طالقانی به محض این‌که پسرش دستگیر شد، قهر کرد و از تهران بیرون رفت. امام از من توضیح خواستند. پرونده مجتبی را خدمت‌شان دادم. امام خوب مطالعه کردند و فرمودند: اگر این پرونده متعلق به احمد، پسر من بود و شما او را دستگیر می‌کردید، من از شما تشکر می‌کردم اما چه کنم که مربوط به پسر آقای طالقانی است و ایشان گردن انقلاب خیلی حق دارد. بعد گفتند: شما بروید پسر ایشان را آزاد و به هر نحو از ایشان دلجویی کنید.

زمانی که آیت‌ا... طالقانی به تهران برگشت، قرار شد یک نفر از سپاه خدمت ایشان برود و به سؤالات ایشان پاسخ بدهد. خود ایشان گفته بود فقط فلانی را قبول دارم. حاج ولی چهپور، مسئول ملاقات‌های آقای طالقانی بود. سران مجاهدین خلق همیشه در خانه ایشان بودند و در ملاقات‌ها هم کنار ایشان می‌نشستند. به آقای چهپور گفتم که با آقا صحبت کنید و بگویید که من با یک پرونده قطور درباره خیلی از مطالب ـ که باید ایشان بدانند و من مطمئنم که برعکس آن را می‌دانند ـ خدمت‌شان می‌رسم؛ به شرط این‌که من باشم و ایشان. سه چهار روز طول کشید. آقای چهپور زنگ زد که آقا گفتند بیا. وقتی رفتم دیدم این مجاهدین خلقی‌ها ردیف ایستاده‌اند. همراه من وارد اتاق شدند و کنار من و آیت‌ا... طالقانی نشستند.

من بلند گفتم: آقا، قرار است بنده با شما خصوصی صحبت کنم. آقای طالقانی انسان بسیار اخلاقی بود. بالاخره آنها با اشاره آقای چهپور با اکراه از اتاق بیرون رفتند. مطالبی که آن روز خدمت ایشان بردم بیشتر درباره دروغ‌هایی بود که مجاهدین خلق درباره سپاه گفته‌بودند. پرونده مجتبی را هم با خودم برده‌بودم. آقای طالقانی یکی‌یکی می‌پرسید و من مدارک هریک را نشان می‌دادم. چند مورد مطالبی را به ایشان گفته‌بودند که برایش سنگین بود و همه‌اش دروغ بود و من با مدرک دروغ‌ها را ثابت کردم. بعد گفتم: آقا، باهم قراری می‌گذاریم. هرچه درباره سپاه گفتند شما بنده را احضار کنید و از من توضیح بخواهید. شما که مرا می‌شناسید. گفتم: پس از این شما به آقای چهپور بگویید که بنده را احضار کنند. دیگر هم به اینها اعتماد نکنید و کم‌کم آنها را از منزل‌تان بیرون کنید. واقعا هم همین کار را کرد و بدون سروصدا مجاهدین را از خانه‌اش بیرون کرد.

یکی از مسائلی که سال‌های ابتدایی تشکیل سپاه و به‌خصوص در روزهای ابتدایی جنگ تحمیلی برای سپاه به‌وجود می‌آید، مشکلاتی است که بنی‌صدر ایجاد می‌کرد. چرا این اتفاقات رخ می‌داد؟

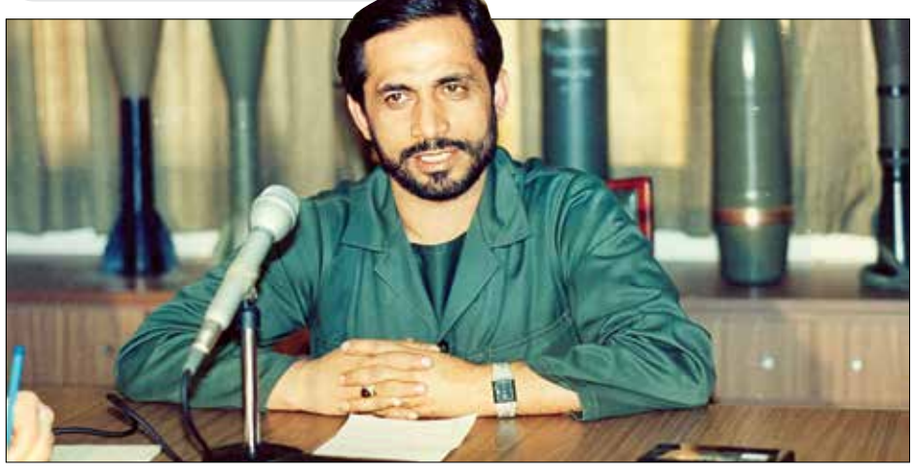
بنی‌صدر اصلا معتقد به نیرویی مثل سپاه نبود. من که معتقدم بنی‌صدر از ابتدا خائن بود و با نقشه به نیروهای انقلابی نزدیک شده‌بود اما بعضی از دوستان‌مان در سپاه هم عقیده با من نیستند. مقری که من در آن مستقر بودم از مقر سپاه جدا بود. یک روز سیدحسین خمینی (پسر آقامصطفی) پیش من آمد و گفت: «همه را از اتاق بیرون کن، از طرف آقا برای شما پیغام دارم.» من فکر کردم منظور او از واژه آقا، امام است. اتاق خالی شد. سیدحسین خمینی گفت: «آقا به شما پیغام داده از سپاه استعفا بدهید.» من خوشبختانه اینجا گفتم: «امام این جمله را فرمودند؟» او گفت: «نه. آقا!» گفتم: «آقا کیه؟» گفت: «آقای بنی‌صدر.» گفتم: «بنی‌صدر غلط کرده.» بنی‌صدر آن موقع جانشین فرمانده کل قوا بود. گفتم: «ایشان در پستی که الان امام به او داده، می‌تواند مرا از سپاه اخراج بکند اما من از سپاه استعفا بده نیستم.»

سیدحسین خمینی گفت: «آقا به شما پیغام داده از سپاه استعفا بدهید.» من خوشبختانه اینجا گفتم: «امام این جمله را فرمودند؟» او گفت: «نه. آقا!» گفتم: «آقا کیه؟» گفت: «آقای بنی‌صدر»

چند روز بعد به من اطلاع دادند که بنی‌صدر مرا احضار کرده‌است. چند دقیقه زودتر از ساعت مقرر به دفتر او رفتم. هنوز آن دختر بی‌حجاب که منشی هویدا بود در دفتر بنی‌صدر مشغول به کار بود و حجاب هم نداشت. خودم را معرفی کردم و در اتاق انتظار نشستم. ۱۰ دقیقه‌ای که از وقت گذشت، گفتم: «خانم من ۱۰ دقیقه پیش وقت داشتم.» گفت: «آقای رئیس جمهور گفته‌اند موقعش بشود، خبرتان می‌کنم.» مجددا چند دقیقه‌ای صبر کردم و این‌بار با صدای بلند گفتم: «اگر ایشان وقت ندارند، بروم. من که خودم نیامده‌ام، ایشان مرا احضار کرده.» وقتی با صدای بلند حرف زدم، بنی‌صدر از اتاقش بیرون آمد و گفت: «چرا شلوغ می‌کنی؟» گفتم: «شما با من این ساعت قرار گذاشتید، داخل اتاق هم ظاهرا کسی نیست.» بنی‌صدر گفت: «بیا تو.» داخل اتاق که شدم، میز بزرگی در آن قرار داشت. یک صندلی بالای اتاق قرار داشت که محل استقرار رئیس جمهور بود و انتهای میز هم دو صندلی قرار داشت. من یکی از این صندلی‌ها را برداشتم و رفتم کنار بنی‌صدر نشستم و گفتم: «کارتان را بفرمایید.» گفت: «شما از جان سپاه چه می‌خواهید؟» گفتم: «من پاسدارم و در سپاه خدمت می‌کنم. شما از جان من چه می‌خواهید؟ من را می‌شناسید؟» گفت: «بله. تو یک سرمایه‌داری که می‌خواهی در سپاه از سرمایه‌داری دفاع بکنید.» گفتم: «آقای دکتر بنی‌صدر، سوادت همین‌قدر است؟ برای دفاع از سرمایه‌داری در سپاه باید دفاع کرد یا جایی دیگر مانند وزارت بازرگانی یا وزارت اقتصاد یا سازمان برنامه و بودجه. حالا می‌خواهم خودم را به تو معرفی کنم. آن وقتی‌که تو جلوی آینه کتاب کیش شخصیت‌ها را می‌نوشتی، من در زندان ساواک شلاق می‌خوردم. حالا می‌خواهم یک حرفی به تو بزنم. آقای رجایی ۵۶۵ روز شکنجه شده‌است و کف پایش دو سانت با کف پای همه مردم فرق می‌کند. اگر تو، در همین اتاق خوابیدی و ۱۵ کابل روی کف پای تو زدیم و خودت را خیس نکردی، حق داری راجع به رجایی حرف بزنی.» این جملات را گفتم و اتاق را ترک کردم.

در پایان خاطره‌ای از حضرت امام در مورد سپاه پاسداران برای‌مان بگویید.

زمانی که وزارت سپاه بودم، یک روزی خدمت حضرت امام رفتم و عرض کردم؛ تا انقلاب اسلامی این انقلاب اسلامی نه شرقی، نه غربی است و تا امپریالیسم آمریکا و کمونیست شوروی همین است، کسی به ما سلاح نمی‌دهد و با آغاز جنگ با رژیم بعث عراق هم معلوم شد. به همین دلیل من تصمیم گرفتم هر چه را که برای دفاع لازم است، خودمان بسازیم. امام فرمودند این بهترین کار است. به همین دلیل در وزارت سپاه معاون صنایع درست کردیم. ۱۸ گروه مامور ساخت فشنگ، موشک، زیردریایی، ضدهوایی و... شکل گرفت. گروه هجدهم نامش «ش م ه» یا «ش م ر» بود. جدولی از عملکرد گروه‌ها تهیه کردم و خدمت امام رفتم. ایشان که گزارش را دیدند، مرتب دعا کردند تا این‌که به صفحه آخر رسیدند. فرمودند: این «ش م ه» چیه؟ گفتم: مخفف عبارت شیمیایی میکروبی رادیواکتیو یا شیمیایی میکروبی هسته‌ای است. امام فرمودند: «این هسته‌ای یعنی بمب اتم؟» من نگاه کردم. امام فرمودند: «شما این دو مورد را نسازید اما بروید برای مقابله با آنها پادزهرش را درست کنید.» جلسه که تمام شد و می‌خواستم از اتاق خارج شوم، امام فرمودند: «می‌دانید چرا نباید بمب اتم بسازیم؟ ما نیامده‌ایم که حرث و نسل را از بین ببریم، بمب اتم حرث و نسل را از بین می‌برد.»



جنگ نفتکش‌ها



امین رحیمی
خبرنگار

پالایشگاه‌ها و نفتکش‌های ایران در دوران جنگ تحمیلی همواره در معرض خطر بودند. رژیم بعثی عراق تأسیسات و کشتی‌های نفتی ایران را هدف قرار می‌داد تا فروش نفت ایران را متوقف کند. کشورهای عربی حامی صدام و آمریکایی‌ها هم آمدند به میدان و درگیری‌های شدیدی در خلیج‌فارس و تنگه هرمز پدید آمد که تا پایان جنگ ادامه داشت و به «جنگ نفت‌کش‌ها» معروف است. در این درگیری‌ها به حدود ۵۴۰ کشتی و ناو و ناوچه و شناور از انواع گوناگون حمله شد. از سال ۶۴ آمریکا که قبلا حدود ۱۰ کشتی در منطقه داشت تعداد انواع شناورهایش را به ۸۵ فروند رساند. به تدریج، آتش جنگ بالا گرفت و خلیج‌فارس شد میدان نبرد ۱۰ ناوگان دریایی کشورهای غربی و هشت ناوگان دریایی کشورهای منطقه که به همراه نیروهای بعثی همگی علیه ایران می‌جنگیدند. در این میان فروش نفت ایران و حفاظت از تأسیسات نفتی و اسکورت نفتکش‌ها به کاری بسیار دشوار، حیاتی و روزمره برای رزمندگان ایرانی تبدیل شده بود. برای روشن شدن وضعیت فقط همین را باید گفت که اسکله نفتی خارک در طول جنگ بیش از ۲۸۰۰ بار هدف حملات موفق و ناموفق قرار گرفت. از سوی دیگر پایداری اقتصادی ایران در جنگ به فروش نفت بستگی داشت؛ کاری که در میان آتشباری آن همه دشمن در خلیج‌فارس، گاه ناممکن به نظر می‌رسید. با این حال درگیری در خلیج‌فارس موضوعی روزمره بود و در پایان جنگ نفتکش‌ها در نهایت ۵۵ نفتکش به همراه تعدادی کشتی تجاری و نظامی غرق شدند یا به‌کلی از کار افتادند. تاکتیک اصلی ایران در جنگ نفتکش‌ها استفاده از قایق‌های تندرو بود؛ قایق‌های معروف به «عاشورا» که درواقع قایق موتوری‌های ساده‌ای بودند که به مسلسل دوشکا و راکت انداز مجهز می‌شدند. تعداد زیاد این قایق‌های تندرو و همچنین قدرت مانور بالایی که داشتند در کنار شجاعت سرنشینان‌شان برای دشمن کابوس بزرگی شده بود. در نخستین سال جنگ نفتکش‌ها در برابر هر شش حمله‌ای که به شناورهای ایران می‌شد تنها یکی پاسخ داده می‌شد ولی با افزایش استفاده از قایق‌های تندرو در سال ۶۶ موازنه قدرت ایجاد شد و هر حمله‌ای پاسخ داده می‌شد. در سال ۶۷ نیز ایران دست بالا را داشت و هر حمله‌ای را با یک یا دو حمله پاسخ می‌داد. می‌گویند نیروی دریایی سپاه درواقع بر اساس همین موفقیت شگرف و قدرت تاکتیکی کارآمد شکل گرفت.

برای دیدن تیزر گفت‌وگو بارکد زیر را اسکن کنید.

برای دیدن فیلم کامل گفت‌وگو بارکد زیر را اسکن کنید.

برای دیدن بخش اول گفت‌وگو بارکد زیر را اسکن کنید.

برای دیدن بخش دوم گفت‌وگو بارکد زیر را اسکن کنید.

این ۳ نفر باید از سپاه بروند



عبدا... محمودزاده: به همراه اعضای شورای سپاه برای اولین بار پیش بنی‌صدر رفتیم. بنی‌صدر بسیار متکبرانه برخورد کرد. مثلا در همان دیدار، ابتدای همه شهید محلاتی که نماینده امام(ره) بود وارد شد اما بنی‌صدر نه از جایش بلند می‌شد و نه جواب سلام کسی را می‌داد.

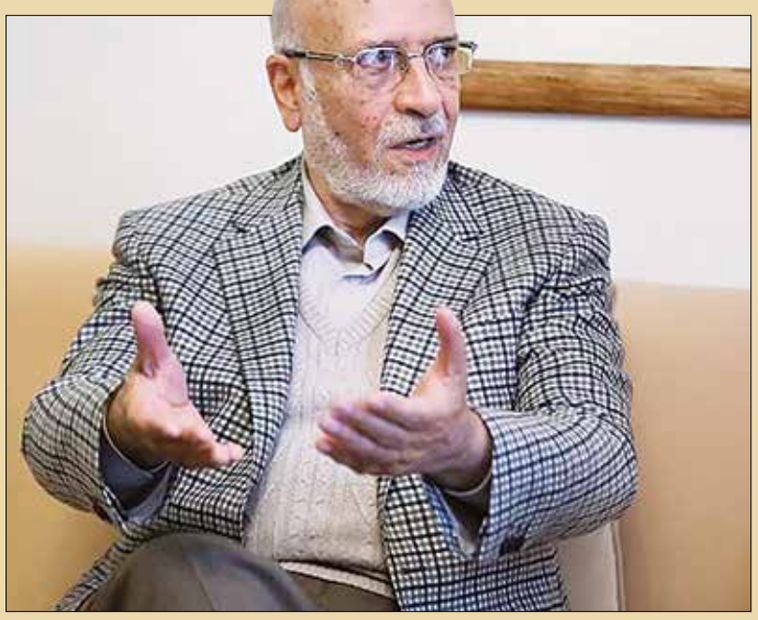
بعد در صحبت‌هایش گفت این محمودزاده کیه که در سپاه فساد می‌کند؟ گفتند ایشان. تا من را دید شناخت. گفت: عبدا...؟ ما چندین بار در خارج با هم بحث کرده بودیم. سیدحسین خمینی به من تلفن زد و گفت شورای سپاه را تشکیل دهید که می‌خواهم از طرف بنی‌صدر یک پیامی بیاورم. در پیام بنی‌صدر آمده بود که ۳ نفر باید از سپاه بروند که من، محسن رضایی و یوسف فروتن بودیم. جلسه هم شب بود. من گفتم مشکلی با رفتن ندارم اما بقیه گفتند باید امام نظر بدهد و هر چه ایشان گفتند ما انجام می‌دهیم. سیدحسین خمینی گفت من با امام صحبت می‌کنم. فردای آن روز تماس گرفت و گفت امام جواب دادند. آمد و اعلام کرد که امام گفتند اینها بمانند ولی با بنی‌صدر مخالفت نکنند.

فرمانده



محسن رضایی: پس از پیروزی انقلاب اسلامی تشکل سیاسی خود را به نام «منصورون» فعال و از اوایل سال ۱۳۵۸ تلاش‌های سیاسی بسیاری براي تشکیل ارکان نظام و آینده انقلاب اسلامی آغاز کردیم. تصمیم گرفتیم آیت ا... خامنه‌ای را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری معرفی کنیم. با چند نفر از دوستان خدمت ایشان رسیدیم و طرح موضوع کردیم. ایشان گفتند آیت ا... بهشتی اصلح هستند و به ایشان مراجعه کنید. درحالي که در اوج فعالیت سیاسي بودیم، گروه فرقان به ترورها روی آورد؛ ازجمله آیت ا... مطهری را ترور کردند. فعالیت‌های سیاسی را متوقف و لباس سپاه به تن کردم و اطلاعات کشور را با کمک دوستان راه اندازی کردیم. همان سال همه اعضای گروه فرقان شناسایی و دستگیر شدند. الگوی کار این بود که در اقدامات اطلاعاتی از محدوده اسلامی و انسانی خارج نشویم. بنابراین تأکید بر رعایت احکام شرعی در دستگیری‌ها و بازجویی‌ها می‌شد. در اوج درگیری با منافقین تصمیم گرفتم در جنگ کمک کنم. شنیدم که امام مایلند من فرماندهی را به عهده گیرم ولی نگران اطلاعات هستند. خدمت امام از طریق احمد آقا عرض کردم که با بودن فرماندهی، اطلاعات را بیش‌تر تقویت می‌کنم.

بازداشت شکنجه‌گر ساواک



دانش منفرد: از مهم‌ترین وظایف سپاه پس از حفظ امنیت در تهران و مقابله با عوامل رژیم سابق مقابله با شورش‌های مناطق دیگر کشور بود. چند حادثه یا ماموریت از حساسیت بیشتری برخوردار بود. وجود عوامل مهم ساواک و رژیم سابق در گوشه و کنار و توطئه‌های آشکار و پنهانی که توسط آنها طراحی می‌شد، از نگرانی‌های مهم امام و مسئولان انقلاب بود، زیرا عوامل رژیم شاه مانند شکنجه‌گر معروف حسینی(شعبانی) و تهرانی و صدها عنصر دوره دیده و فاسد به صورت مخفی، خطر را برای انقلابیون فراهم می‌ساخت، البته نیروهای سپاه با همکاری مردم، این عناصر خائن را شناسایی، اکثریت قریب به اتفاق آنان را بازداشت و بازجویی کرده و اطلاعات خوبی را از آنها دریافت کردند و پس از خاتمه بازجویی، آنان را به دادگاه انقلاب تحویل می‌دادند.